

شرایط عینی و شرایط ذهنی و "وضع انقلابی" در یک جامعه

پیشگفتار:

مسئله شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب و در رابطه با آن مقوله مهم "وضع انقلابی" بخشی از تئوری مارکسیستی-لنینیستی انقلاب اجتماعی است. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی اساس شرایط مادی انقلاب را فراهم آورده و در مرحله معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح میسازد. انقلاب اجتماعی عبارت است از حل تضادهای اجتماعی به نحوی که به تغییر کیفی زیربنا و روبنا منجر گردیده و فرم‌های عالیتر اجتماعی بوجود آمده و جامعه را به مرحله کیفی نوین و عالیتری ارتقا میدهد. لکن برای انجام انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی که شاید از سالها قبل در یک جامعه بوجود آمده و نضج گرفته باشد، شرایط و محملهای دیگری نیز لازم است که یک رشته از آنها را شرایط عینی مینامند (زیرا متضمن وقوع تغییرات عینی معینی است) و یک رشته دیگر را شرایط ذهنی مینامند که مربوط به پیش‌آهنگ انقلاب و حزب میشود. بقول لنین "مجموعه این تغییرات عینی، وضع انقلابی نامیده میشود. لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمده را برمی‌شمارد:

1؛ بحران ملی عمومی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را دربرمیگیرد، بدین معنا که نه فقط استثمارشوندگان ("پائینها") نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند، بلکه استثمارگران ("بالاها") هم نتوانند به شیوه گذشته حکومت نمایند.

2؛ تشدید فوق العاده فقر و نیازها و خواستههای برآورده نشده توده های مردم زحمتکش ورنجیده.

3؛ تشدید قابل ملاحظه فعالیت‌های توده های زحمتکش که معمولاً به هنگام آرامش تن به استثمار و غارت میدهند، ولی در شرایط توفانی، در نتیجه بحران عمومی و هم در نتیجه اقدامات خودهیئت حاکمه بیش از پیش و شدیداً به مبارزه تاریخی مستقل جلب میشوند و به نحو بی سابقه ای آماده شده و به عمل انقلابی دست میزنند."

باین نکته باید توجه کرد که بالا رفتن سطح آگاهی سیاسی توده های مردم، که وابسته به تشدید فعالیت مستقلانه آنهاست خود یک عامل ذهنی تاریخ شمرده میشود ولی نسبت به عامل ذهنی انقلاب که سازمان پیش‌آهنگان و حزب است در جمع عوامل عینی و شرایط عینی انقلاب قرار میگیرد و پیدایش آن یکی از علامات مشخصه وضع انقلابی است. همچنان در مواقع و حالاتی جنبشهای خودبخودی در یک جامعه معین که بشکل نافرمانیها، اعتراضات تظاهرات و حتی شورشها و مقاومت‌های مسلحانه در برابر شرایط اختناق، استبداد، محرومیتها و سرکوبهای بیرحمانه طبقات حاکم (دولت) بظهور میرسند؛ و یا در شرایطی که قدرت و یا قدرتهای امپریالیستی اشغالگر خارجی که جهت حفظ نظام وابسته شان، خلقها ی آن کشور را مستقیماً مورد تجاوز، سرکوب، ستم ملی و غارت و چپاول قرار میدهند، بوجود می آید. این حرکتها مرحله ای از تشدید تضاد بین توده های خلق و طبقات حاکم و امپریالیزم بحساب می آید. لنین میگوید: "این امر نشان میدهد که "عنصر خودبخودی" در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیانهای ابتدائی هم در این موقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی است."

همچنان در زمینه پیدایش وضع انقلابی در یک جامعه اوضاع بین المللی از جمله تحولات انقلابی یا بحرانهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی، موجودیت جنبشهای گسترده ضد امپریالیستی و ضداثرتجاری در سطح جهان، انقلاب در کشورهای همجوار، جنگ و نیز بحرانهای ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره میتوانند به مثابه عوامل عینی در پیدایش وضع انقلابی موثر باشند. ولی عامل ذهنی باید بیدار و آماده باشد تا از این تغییرات و عوامل درکشورش استفاده کند.

شرایط عینی انقلاب اگرچه برای انجام انقلاب ضروراند ولی کافی نیستند. با وجود مهبابودن محملهای مادی عمومی در یک جامعه، شرایط عینی مشخص انقلاب با همان مشخصات سه گانه

که در فوق ذکر یافت، در کشوری در موقعی معین وجود داشته باشد ولی انقلاب رخ ندهد. زیرا که برای تحقق انقلاب نیاز به وجود عامل و شرایط ذهنی انقلاب است یعنی برای انقلاب کردن به حزب انقلابی نیاز است با خط روشن انقلابی، حزبی مسلح با ایدئولوژی (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) و متشکل از افراد واقعاً انقلابی، دارای تجربه مبارزاتی و کفایت لازم که بتواند (باتحلیل اوضاع عینی جامعه و اوضاع جهان، تحلیل تضادهای طبقاتی جامعه، مشخص کردن دوستان و دشمنان خلق، معین کردن تضاد اساسی و مشخص کردن تضاد عمده جامعه و با تکیه بر استراتژی و تاکتیک درست انقلابی) مبارزه توده های خلق و سایر نیروهای انقلابی و مترقی را در جهت پیروزی انقلاب رهبری کند.

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست؛ ولی از هروضع انقلابی هم، انقلاب پدید نمی آید. برای اینکه امکان تحول انقلابی به تحقق به پیوندد، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد؛ روح و هسته اصلی" شرایط ذهنی انقلاب" را حزب طبقه پرولتاریا تشکیل میدهد. لنین میگوید: "انقلاب مولود هروضع انقلابی نیست، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات عینی، دیگرگونی ذهنی، یعنی توانائی طبقه انقلابی به اقدامات توده ای به حدکافی نیرومند، اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در دوران بحرانها نیز اگر آنرا نیندازند خود نمی افتد، درهم شکند یا منزلزل سازد." این کار فقط از عهده ای توده هایی خلق مبارز در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی و مترقی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی برمی آید. بعبارت دیگر جبهه متحدانقلابی تحت رهبری حزب طبقه کارگر میتواند این انقلاب را به پیروزی برساند. قانون مندی های عام مربوط به شرایط انقلاب، در مورد مشخص هر کشور، اشکال بسیار متنوعی بخود میگیرد. این اشکال را نباید مطلق کرد و نباید آنرا در کشور دیگری و در شرایط دیگری الگوساخت زیرا قانونمندی عام در هر لحظه و هر جا، در شرایط مشخص زمانی و مکانی شکل مشخص بخود میگیرد. لنین میگوید: "در این مورد نیز مثل همیشه باید توانست اصول عام و بنیادین کمونیسم را بروفق ویژه گی مناسبات میان طبقات و احزاب و نیز بروفق سیر حرکتی عینی به سوی کمونیسم (که در هر کشوری وجود دارد و به همین جهت باید توانست آن را بررسی کرد و یافت و شناخت) به کار بست.

مساله" شرایط عینی و ذهنی" در جوامع مختلف:

شرایط عینی در همه کشورها بدرجات متفاوت وجود دارد؛ در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بنا بر ساخت اقتصادی اجتماعی این جوامع، طبقه کارگر و دهقان و اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی و حتی جناحی از طبقه بورژوازی ملی میهن پرست، تحت ستم و استثمار طبقات ارتجاعی حاکم فئودال و کمپرادور ستم و استثمار امپریالیسم قرار دارند. از جانبی هم اکثر این کشور کثیر الملله اند. ملیتهای تحت ستم از ستم ملی شئونستی به شدت نیز رنج میبرند؛ زنان به مثابه نصف پیکر جامعه علاوه از ستم طبقاتی و ستم ملی از ستم شئونستی مردسالارانه (که منشأ در نظام طبقاتی حاکم دارد)، نیز عذاب میکشند. اقلیتهای مذهبی نیز تحت ستم دین و مذهب حاکم قرار دارند. باین صورت قطب بندی تضادها در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم زیاد است. در این کشورها توده های مردم و روشنفکران و نیروهای مترقی و انقلابی مردمی تحت فشار فضای اختناق و استبداد بوسیله طبقات حاکم به حمایت امپریالیسم بین المللی قرار دارند. و در شرایطی کمونیست های انقلابی و فعالین دیگر جریانات مترقی مورد تعقیب، زندان، شکنجه قرار گرفته و حتی به جوخه های اعدام سپرده میشوند. در کشورهای تحت سلطه برای فعالین جنبش کمونیستی اکثراً این امکان محدود است که آزادانه بتوانند باتوده های خلق پیوند و ارتباط برقرار کرده و با انتقال اندیشه های انقلابی به آنها سطح آگاهی سیاسی آنها را ارتقا داده و شرایط ذهنی را در جامعه آماده سازند.

در این کشورها از یک طرف احزاب رویونیست رنگارنگ و احزاب «سوسیالیست» از طریق پارلمانها و شرکت در دولتهای ائتلافی در همکاری با طبقات حاکم فئودال و کمپرادور و امپریالیزم قرار دارند. اینها افکار کتله‌های وسیع روشنفکران و توده‌های خلق را با اندیشه‌ها و ایده‌های انحرافی، ارتجاعی و ضدانقلابی شان مغشوش کرده و باین صورت آنها را نسبت به اندیشه‌های انقلابی نجاتبخش مردم متوهم میسازند. از طرف دیگر احزاب ارتجاعی مذهبی خصوصاً در کشورهای اسلامی به کمک و حمایت دولتها و با سوء استفاده از اعتقادات دینی و مذهبی توده‌های مردم که اکثراً حتی از سواد نسبی هم بی بهره اند؛ با پخش اندیشه‌های ارتجاعی و ضدانقلابی آنها را متوهم کرده و به گمراهی میکشانند. نیروها و گروه‌های ارتجاعی اسلامی خاینانه علیه نیروهای کمونیست انقلابی دست به توطئه‌های ارتجاعی زده و حتی حملات قاتلان را علیه آنها انجام میدهند. همچنان احزاب ناسیونال شونیست نیز به حمایت طبقات حاکم و امپریالیزم در کشورهای تحت سلطه علیه نیروهای انقلابی مردمی قرار میگیرند. در این کشورها طبقات حاکم از شیوه‌های تهدید و اراغاب و گاهی هم دلجوئی و تطمیع جهت جلب و جذب عده‌ای از روشنفکران سست عنصر و جاه طلب نیز کار میگیرند. با تمام این مشکلات باز هم مبارزه امر ناممکنی نیست. اگر حزب کمونیست انقلابی با تشکیلات منضبط و جود داشته باشد کمونیستها میتوانند بار عایت اصل مخفیکاری و آگاهی از فن مبارزه با پولیس مخفی، در جای که توده‌های خلق هستند به فعالیت‌های روشنگرانه‌شان ادامه دهند.

در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی با موجودیت دموکراسیهای بورژوازی تاحدی آزادیهای سیاسی برای کمونیستها وجود دارد. در این کشورها نسبت به کشورهای تحت سلطه، کمونیستها از امکانات بهتری در مبارزه و حصول پیوند با توده‌های کارگر و اقشار زحمتکش و انتقال اندیشه‌های انقلابی به آنها، برخوردارند. در این جوامع طبقات حاکم (دولت) با تطمیع قشر فوقانی طبقه کارگر (ارستوکراسی کارگری) و پرورش اپورتونیزم آنها را در رأس اتحادیه‌های کارگری قرار میدهند. این قشر ممتاز در حقیقت جدا شده از توده وسیع پرولتاریا سعی میکند تا طبقه کارگر را به خواسته‌های اقتصادی و رفاهی محدود مصروف نگه داشته و باین صورت جنبشهای کارگری را مهار نموده و از سیاسی شدن طبقه کارگر و جنبشهای کارگری در این کشورها که از اهمیت زیادی برخوردار است، جلوگیری کند. بورژوازی از این طریق در بین کارگران شکاف ایجاد کرده و اپورتونیزم را در بین آنها تقویت نموده و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد میسازد. از طرفی هم دولتها به کمک سرمایه داران که از غارت منابع و نیروی کار ارزان خلقها و ملل در کشورهای تحت سلطه مبالغ هنگفت و ارقام درشتی را بدست می آورند؛ مقدار ناچیزی را جهت تهیه خدمات عامه و شرایط رفاهی کارگران و زحمتکشان در جامعه و معاش در اوقات بیکاری برای کارگران، کارمندان و سایر اقشار زحمتکش کم درآمد جامعه (برای یک زندگی بخور و نمیر) هزینه کرده و باین صورت فقر و تنگدستی آنها را تاحدی کاهش داده و از اوجگیری نارضائی و طغیان آنها جلوگیری مینمایند.

ولی نظام سرمایه داری و امپریالیزم نمیتواند با توسل به چنین شیوه‌های در همه شرایط و حالات و برای همیشه طبقه کارگر را راضی نگه داشته و یا از سیاسی شدن و مبارزه انقلابی این طبقه جلوگیری نماید. نظام سرمایه داری نظریه ماهیت آن همیشه دچار بحران و رکود دوره‌ای است، و گاهی هم دچار چنان بحران عمیق و علاج ناپذیری میشود که دیگر نمیتواند بشکل سابق همان امکانات محدود رفاهی را هم برای کارگران و زحمتکشان تامین کند. حتی شرایطی بوجود می آید که سرمایه داران امکان نجات از چنین بحرانی را جز از طریق جنگ و بدست آوردن منابع، بازارها و مناطق تحت نفوذ بیشتری در جهان (تجدید تقسیم جهان بین قدرتهای امپریالیستی) نمی بینند. آنهم در صورتی که از جنگ پیروز بدر آیند. در صورت بوجود آمدن چنین وضعی یعنی اشتعال جنگ بین دو قدرت و یابین دابلوک امپریالیستی؛ در هر یک از این حالات این قدرتها که دچار بحران شدید

اقتصادی اند، در شرایط جنگ این بحران عمیق شده و بیش از پیش صد مه می بینند و ضعیف میگردند. در چنین شرایطی و حالاتی که بحران اقتصادی و اجتماعی در این جوامع به شدت عمیق شده و ملیونها کارگرو سائر اقشار تحتانی جامعه به بیکاری و فقر و تنگدستی کشیده میشوند، اگر در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی احزاب کمونیست انقلابی مجرب و نیرومند وجود داشته باشند، میتوانند از چنین شرایط عینی بوجود آمده در کشورهای شان استفاده کرده و با بسیج و مسلح کردن طبقه کارگر، جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کرده و ضربات محکمی بر طبقه حاکم وارد آورده و مبارزه انقلابی را به جهت پیروزی انقلاب به پیش برند.

تجربه مبارزات انقلابی پرولتاریای روسیه و پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر در سال 1917 در شرایط جنگ جهانی اول موید این حقیقت است که طبقه کارگر روسیه در اتحاد با دهقانان و سربازان تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) ضربات خردکننده ای را بر امپراتوری تزار وارد کرده و شکست قطعی را بر آن تحمیل کرد. همچنان تجربه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در چین که ملیونها دهقان و اقشار خرده بورژوازی تحت رهبری حزب طبقه کارگر در سال 1949 به سلطه فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیزم در این کشور خاتمه داده و نظام دموکراتیک نوین را تحت رهبری پرولتاریا تشکیل کرده و بعد با پیروزی انقلاب سوسیالیستی دکتاتوری پرولتاریا را تاسیس کردند. همچنان پیروزی انقلاب دموکراتیک توده ای و انقلاب سوسیالیستی در کشور آلبانی و پیروزی انقلابات دموکراتیک توده ای در چندین کشور دیگر اروپای شرقی بعد از جنگ دوم جهانی بر این امر صحنه میگذارد که اگر در کشورهای تحت سلطه حزب کمونیست انقلابی نیرومند وجود داشته باشد در شرایط و حالاتی که به اثر تحولات بین المللی از جمله (جنگ جهانی امپریالیستی) و یا اشغال کشور بوسیله یک قدرت و یا قدرتهای امپریالیستی؛ دولتهای ارتجاعی وابسته امپریالیزم؛ چه آن دولتهای که در کنار ارتش امپریالیزم حامی آنها علیه خلق های کشورشان قرار دارند و چه آنها که درگیر جنگ با یک قدرت امپریالیستی «دشمن» شان اند؛ کمونیستها میتوانند با استفاده از چنین اوضاع مساعدی در رأس مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه توده های مردم قرار گرفته و یا اینکه توده های خلق را به آغاز چنین جنگ و مقاومتی برانگیزانند و جنگ آزادی بخش ملی و جنگ انقلابی را به جهت طرد سلطه امپریالیزم خارجی و سرنگونی طبقات حاکم ارتجاعی به پیش برده و خلق و کشور را از سلطه امپریالیزم و ارتجاع فئودال کمپرادوری نجات دهند و نظام دموکراتیک خلق را تاسیس کنند.

عده ای ناامید از پیروزی انقلابات پرولتاری و عده ای مرتد چنین استدلال میکنند که در شرایط انقلاب اکتوبر در روسیه تزاری؛ چون روسیه کشور امپریالیستی عقبمانده ای بود، وضع معیشتی کارگران، دهقانان و سائر اقشار زحمتکش در امپراتوری تزار نهایت رقتبار بود و ملل در بند سلطه استعماری امپراتوری تزار تحت ستم، استثمار و استبداد وحشیانه ای بسر میبردند و دولت تزار در جنگ نهایت ضعیف شده بود؛ از آنرو حزب کمونیست (بلشویک) توانست بامتح کردن طبقه کارگر و جلب دهقانان و سربازان به انقلاب، امپراطوری تزار را سرنگون کند. لکن در شرایط کنونی جهان خاصاً در کشورهای پیشرفته سرمایه داری هر روز شرایط رفاهی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش بهتر میشود. و نیز مدعی اند که در این جوامع طبقه متوسط و مرفهی عرض وجود کرده که در حال گسترش است و هر روز فاصله بین غنی و فقیر کمتر میشود؛ از اینرو طبقه کارگر ضرورتی به سرنگونی نظام سرمایه داری و پیروزی انقلاب سوسیالیستی نمی بیند! در حالیکه اینها همان اراجیفی است که تحلیل گران و ملابنویسهای نظام سرمایه داری امپریالیستی نیز تبلیغ میکنند. اما برخلاف این تحلیلها و ارزیابیهای واهی نه به واقعیتهای عینی این جوامع همخوانی دارد و نه هم بر مبنای استدلال علمی استوار است. زیرا نظام سرمایه داری امپریالیستی نظریه ماهیت و خصلت آن ارزش اضافی ای که از استثمار کارگران در کشورهای خودی و کارگران و زحمتکشان کشورهای

تحت سلطه وهم مبالغ هنگفتی که از غارت منابع خلقها و ملل تحت ستم بدست می آورد (بجز مقدار ناچیزی که جهت راضی نگه داشتن طبقه کارگر در کشور خودش بمصرف میرساند) جهت پیشرفت و ترقی زندگی توده های خلق کشورهای شان و در جهت ترقی اجتماعی برفع توده های خلق بمصرف نمی رساند، آنهم تا حدی که فاصله بین فقیر و غنی را کم کرده و یا حیناً محو نماید! بقول لنین: "پس باین صورت این نظام سرمایه داری نیست!". در حالیکه سرمایه دار، سرمایه ای اضافی ایرا که از کسب ارزش اضافی و غارت خلقها و ملل بدست می آورد نه در جهت رفاه زحمتکشان که در جهت ترقی سود از طریق صدور سرمایه به کشورهای عقبمانده سرمایه گذاری میکند.

امپریالیسم بامناف حیاتی زحمتکشان، افسارگوناگون اجتماعی و ملتها و کشورها تصادم میکند. امپریالیسم نظریه ماهیت و سرشت آن بر استعمار زحمتکشان کشور خودی و بر استعمار و غارت خلقها و ملل در مستعمرات و نیمه مستعمرات متکی است. بسط ارتجاع در تمام جهات بوسیله امپریالیسم و تشدید ستمگری ملی که ناشی از ستمگری الیگاریشی مالی است از خصوصیات سیاسی امپریالیسم است. همچنان بحران و طفیلیگری و تمایل به رکود و گندیدگی نیز از خصوصیات انحصار سرمایه داری است. هستی و ادامه حیات امپریالیسم بر کسب سود اضافی و استعمار و غارت خلقها و ملل بستگی دارد. که برای بدست آوردن سود اضافی حاضر است دست به هر جنایتی بزند و حتی حاضر است بخاطر اهداف و امیال پلیدش جهان و بشریت را بخاک و خون کشیده و در پرتگاه نابودی قرار دهد. نظام سرمایه داری امپریالیستی عطش سیری ناپذیری در ثروت اندوزی و خون ریزی دارد و "از هر سلول سرمایه خون میچکد."

نظام امپریالیستی دارای تضادها است: تضاد بین کار و سرمایه یعنی تضاد بین طبقه کارگر و طبقه بورژوازی در کشورهای سرمایه داری؛ تضاد بین دول امپریالیستی و خلقها و ملل در کشورهای وابسته و مستعمره که هر چه بیشتر شدت میگیرد و تضاد بین خود دول امپریالیستی. در شرایط تشدید تضاد بین کشورهای امپریالیستی که برای غارت بیشتر خلقها و ملل تحت ستم جهان و غصب سرزمینها و منابع جدید (در شرایطی که بحران اقتصادی علاج ناپذیری این کشورها را فرامیگیرد)؛ جنگهای جهانی ویرانگر را مشتعل میکنند. و در شرایط غیر از آن همیشه مصروف توطئه چینی، کودتاگری، تجاوز نظامی و جنگ افروزی بر ضد خلقها و ملل تحت ستم جهان هستند.

تاریخ سرمایه داری و امپریالیسم گواه است که این نظام جز بر استعمار، غارت و کشتار باهیج اتکای دیگر نمیتواند تداوم یابد. این نظام وحشت و غارتگری در همه شرایط خصومت، خشم و قهر توده های خلق و ملل تحت ستم جهان و زحمتکشان کشورش را با خود دارد. از اینرو هرگز نمیتواند نظام روبه پیش و باثباتی باشد. با وجودیکه نظام سرمایه داری و امپریالیسم بعد از بحران عمومی سعی میکند تا خود را دوباره بازسازی کند لکن نظریه ماهیت و خصلت آن این نظام د چار بحران، فساد و گندیدگی است.

کسانیکه از «شکوه مندی و ثبات» نظام سرمایه داری و یا از «شکست ناپذیری» آن دم میزنند؛ یا بخوبی از ماهیت این نظام آگاهی ندارند و یا حقایق را در مورد ماهیت و خصلت این نظام عمداً کتمان کرده و توده های کارگر و سایر توده های خلق زحمتکش جهان را اغوا میکنند. در حالیکه امپریالیسم از نظر ماهیت مرحله پوسیدگی و احتضار نظام سرمایه داری و آستان انقلاب سوسیالیستی است و سرنگونی آن بوسیله انقلابات پرولتری و جایگزینی آن بیک نظام سوسیالیستی و جامعه کمونیستی امر حتمی است.

در کشورهای سرمایه داری احزاب «سوسیالیست»، احزاب «کارگری» و احزاب رویزیونیست زیر نام «کمونیسم» خود را بر طبقه کارگر و جنبشهای کارگری تحمیل کرده سعی میکنند تا این طبقه را از دسترسی به اندیشه های طبقاتی آنها دور نگهدارند. این احزاب به شیوه های مختلف حتی

الامکان از اشاعه اندیشه های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر و اقشار زحمتکش جلوگیری کرده و از این ناحیه نقش نهایت منفی و ضدانقلابی را در به انحراف کشاندن طبقه کارگر و تشکیل احزاب کمونیست انقلابی، بازی کرده و میکنند. چنانچه قبلاً تذکارات کمکهای محدود رفاهی دولتها و سرمایه داران به طبقات و اقشار زحمتکش این کشورها و علاوه تأثیرات سوء فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی در اوایل دهه (90) میلادی که رسانه های امپریالیستی با شدت و گستردگی تمام آنرا «سقوط کمونیزم» و «ناکارائی ایدئولوژی کمونیستی» برای طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای شان تبلیغ کردند. و از جانبی هم در طی این مدت سعی کرده اند هر چه بیشتر شرایط فلاکتبار توده های خلق را در امپریالیزم فدراسیون روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی عضو بلوک سوسیال امپریالیستی سابق؛ و همچنان وضعیت فلاکتبار کارگران و دهقانان کشور چین را بعد از سقوط دکتاتوری پرولتاریا بوسیله رویزونیستهای («سه جهانی») در سال 1976، از طریق مطبوعات و رسانه های جمعی سمعی و بصری به کارگران و اقشار زحمتکش در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی به نمایش بگذارند. عامل سوم عمده و مهم معدود بودن و یانبود احزاب انقلابی پرولتری در کشورهای سرمایه داری است که بوضوح موضوع ضعف جنبش کمونیستی را در این کشورها نمایان میسازد. اگر در این کشورها احزاب انقلابی پرولتری موجود باشند که فعالانه اندیشه های کمونیزم انقلابی (مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم) را در بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان تبلیغ و ترویج کنند؛ حداکثر احزاب رویزونیست و اپورتونیست و تروتسکیست نمیتوانند طبقه کارگر را به انحراف کشانده و یا مانعی را در راه پیشرفت و اعتلای جنبش انقلابی پرولتری در این کشورها ایجاد نمایند.

در شرایط کنونی هم در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی زمینه های عینی زیادی در پیشبرد مبارزه طبقاتی و تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در بین طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و ملیتهای تحت ستم بوسیله کمونیستها وجود دارد. در طی سالهای اخیر بیکاری گسترده کارگران، بی عدالتهای اجتماعی و اقتصادی، صعود نرخها و بلند رفتن هزینه های زندگی، اعمال ستم بر اقلیتهای ملی، وضع قوانین تبعیض گرایانه زیر نام «قانون مهاجرت و اتباع خارجی» از جانب دولتها علیه اقلیتهای ملی در این کشورها و مسایل دیگر در این کشورها وجود دارند که کمونیستها میتوانند با قیام کردن پیوند و ارتباط نزدیک با توده های کارگر، اقشار زحمتکش و اقلیتهای ملی اندیشه های انقلابی را به آنها انتقال داده و سطح آگاهی سیاسی آنها را ارتقا دهند. در طی یک دهه اخیر امپریالیزم امریکا و بخش زیادی از کشورهای اروپای غربی و دیگر کشورهای امپریالیستی دچار بحران و رکود فزاینده اقتصادی اند. خاصاً در شرایط بعد از حمله انتحاری بر برجهای مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در امریکا در (11 سپتمبر 2001)، امپریالیزم امریکا در رأس امپریالیزم بین المللی جهت تحقق دوکتورین «نظم نوین جهانی» و برنامه «گلوبلیزاسیون» زیر شعار خود ساخته «جنگ با تروریزم»، با تهاجم و اشغال نظامی سلطه استعماری اشرا بر افغانستان و عراق تحمیل کرد. تسلط امریکا و ناتو بر سرزمینها و منابع در آسیای جنوبی و شرق میانه در حقیقت امریکا به نحوی اقدام به تجدید تقسیم جهان از طریق استعمارگری به شیوه کهن در قرن بیست و یکم کرده است. همچنان دولت امریکا و دولتهای اروپای غربی زیر نام پیشبرد «جنگ علیه تروریزم جهانی» با اقدامات «قانونی» حقوق مدنی توده های مردم را در کشورهای شان محدود کرده و تاحدی شرایط پولیسی را در این جوامع برقرار کرده و زندگی روزمره مردم را زیر نظارت گرفته اند. در این کشورها دولتها به بهانه کشف فعالیتهای «تروریستی» فشار علیه اقلیتهای ملی (از آسیا و آفریقا) خاصاً پیروان دین اسلام را بیش از پیش از دیداد بخشیده اند.

و نیز اعتراض علیه تهاجم نظامی و استثمار و حشیانه ای که بر خلقها و ملل تحت ستم بوسیله دولتهای امپریالیستی صورت میگیرد، نیز از زمینه های مبارزه علیه امپریالیزم در کشورهای

امپریالیستی است که نیروهای انقلابی پرولتری میتوانند از آن در جهت بسیج و متشکل کردن توده خلق و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها استفاده کنند. جنبشهای ضد جنگ و ضد «گلوبلیزاسیون و لیبرالیزاسیون» در کشورهای سرمایه داری بستر زمینه های دیگری در جهت تهیج و بسیج توده های کارگر، زحمتکشان و اقلیتهای ملی است که کمونیستها میتوانند از آن در افشاگریهای سیاسی علیه امپریالیزم و تبلیغ اندیشه های انقلابی پرولتری در بین کارگران و زحمتکشان و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها استفاده کنند.

شرایط عینی و وضعیت عامل ذهنی در مراحل مختلف سه دهه اخیر در افغانستان:

افغانستان بحیث کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و در شرایط فعلی مستعمره و نیمه فئودالی؛ کشوریست از جمله فقیرترین کشورهای جهان، کشوری ویران با اقتصادی ورشکسته و وابسته به تولید و قاچاق موادمخدر (بوسیله باندهای مافیائی داخلی و خارجی) با ملیونها تن بیکار و گرسنه، بی سرپناه، مریض و محروم از کمترین امکانات صحی و رفاهی؛ تحت سلطه استعماری ابر قدرت امپریالیستی امریکا و کشورهای عضو ناتو و حاکمیت دولت دستنشانده قرار دارد. افغانستان در طی سه دهه اخیر مورد تهاجم نظامی و سلطه استعماری دوا بر قدرت امپریالیستی و دابلوک امپریالیستی وارسا و ناتو و مورد مداخلات و دست درازیهای کشورهای ارتجاعی همسایه قرار داشته و در طی این مدت مردم ما بطور مداوم مورد کشتار، ستم، اجحاف و سرکوب و وحشیانه قدرتهای خارجی و مزدوران داخلی آنها قرار داشته و دارند. در طی شش سال اخیر اتحادی از ده ها قدرت امپریالیستی و چندین گروه ارتجاعی جانی، میهن فروش و ضد مردم؛ مردم ما را در چنگالهای خونین شان فشار میدهند. از دوران حاکمیت و حشتمبار و ریزیونیستهای مزدور خلقی پرچمی و اشغالگران روسی، دوران دولت اسلامی متشکل از گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی و گروه های ملیشه ای و خلقی پرچمیهای مزدور، دوران رژیم قرون وسطائی امارت اسلامی طالبان، تا زمان حاکمیت استعماری شش سال اخیر قدرتهای امپریالیستی تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا و دولت مزدور کرزی؛ استبداد و جنایات و وحشیانه، کشتار، تجاوزات و انواع ستم و مظالم بر مردم ما رو داشته شده و در منجلا ب فقر و نیستی، بیکاری، مریضی و جهل قرار داشته و دارند. همچنان بیش از شش ملیون فراری از کشور در طی سه دهه اخیر خصوصاً در مشقتگاه های پاکستان و ایران تحت ظلم و ستم طبقات حاکم در کشورهای مزور رنج و عذاب کشیده اند و هنوز هم سه ملیون آنها در پاکستان و ایران تحت همین شرایط طاقت فرسا عذاب میکشند. از اینرو در این دوره ها شرایط عینی به شدت در جامعه مساعد بوده و هست. اما به اثر کمبود عامل ذهنی یعنی کمبود حزب کمونیست انقلابی نیرومند و مجرب، شرایط ذهنی لازم در کشور آماده نشده است.

موضوع دیگر اینکه در طی این سه دهه روشنفکران و نیروهای کمونیست انقلابی و نیروهای انقلابی و مترقی جریانهای دیگر اجتماعی مورد حملات و وحشیانه و کشتار و ترور دولتهای مزدور و قدرتهای امپریالیستی اشغالگر قرار داشته اند. و هزارها تن از روشنفکران انقلابی مردمی و مترقی خاصاً از منسوبین جریان دموکراتیک نوین بدست جلادان خلقی پرچمی و سوسیال امپریالیستهای روسی بقتل رسیده و یاد رزندانهای طولانی شکنجه شده اند و صد هاتن آنها بوسیله نیروهای ارتجاعی اسلامی بقتل رسیده اند. این ضربات برجیش چپ انقلابی کشور خاصاً کمونیستها بوسیله دشمنان رنگارنگ ملی و طبقاتی و عوامل دیگر نیز هر چه بیشتر جنبش کمونیستی را تضعیف نمود که نتوانست جنبشهای خودانگیخته توده های مردم و مبارزات سایر نیروهای مترقی را برضد قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولتهای جانی و ضد مردم، رهبری کند. چنانچه در اوضاع کنونی مردم افغانستان در زیر چکمه های ارتشهای وحشی امپریالیزم امریکا و دولتهای عضونا تو قرار داشته و تحت سلطه استعماری آنها به بند کشیده شده اند و بوسیله نیروهای ارتجاعی طالبان و شرکای آنها بخاک و خون کشیده میشوند؛ اما باز هم کمبود عامل ذهنی نبود حزب کمونیست

انقلابی نیرومند که بتواند توده های خلق را بیدار ساخته و یک مبارزه مترقی و انقلابی را در جهت طرد سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و سرنگونی دولت دست نشانده این نماینده طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور رهبیری کند، محسوس است.

کمی بعقب برگردیم؛ در دهه پنجاه شمسی یعنی زمانی که رویزیونیستهای خلقی پرچمی این نوکران سوسیال امپریالیزم شوروی در ماه ثور سال 1357 با یک کودتای نظامی به کمک ک ک ب و سرویس جاسوسی ارتش شوروی، دولت جمهوری داود حامی شا نراسرنگون و قدرت دولتی را قبضه کردند و بعد تهاجم نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی که مردم افغانستان دست به شورشهای گسترده زده و جنگ مقاومت ضد رژیم و ارتش شوروی را به پیش بردند؛ در آن هنگام نیز شرایط عینی در جامعه نهایت مساعد بود. در آن زمان جنبش مقاومت خود جوش مردم به اشکال و شیوه های مختلف سراسر جامعه رافرا گرفته بود؛ همه طبقات و اقشار مردمی و مترقی و حتی طبقات فنودال و بورژوا که در وابستگی به امپریالیستهای غربی قرار داشتند علیه دولت مزدور و اشغالگران شوروی دست به مقاومت زدند.

در شرایط چهار سال اول جنگ و مقاومت توده های مردم علیه رژیم خلقی پرچمیها و اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی، مردم ما با خاطراتی که از مبارزات جریان دموکراتیک نوین در جریان سالهای دهه چهل شمسی داشتند و با ملاحظه ستم و بیدادگری، اجحافات و جنایات نیروهای ارتجاعی اسلامی در مناطق تحت نفوذ و کنترل شان در دهات؛ مردم تا حد زیادی چشم امید به نیروهای انقلابی و مترقی جریان دموکراتیک نوین داشتند. در دهات در آن مناطقی که نیروهای متعلق به سازمانها و گروه های منسوب به جریان دموکراتیک نوین در کنار دهقانان در جنگ و مقاومت ضد رژیم خلقی پرچمیها و اشغالگران روسی قرار گرفته بودند؛ توده های مردم خصوصاً در شهرها تا حد زیادی به این نیروها اعتماد داشته و با آنها کمک و همکاری میکردند. گروه های ارتجاعی اسلامی علی الخصوص گروه های «اخوان» در جهات جنگ مقاومت با تمام تبلیغات سوئی که علیه نیروهای انقلابی انجام دادند، نتوانستند اذهان مردم را نسبت به نیروهای انقلابی مغشوش سازند. نیروهای ارتجاعی اسلامی هدفمندانه و حساب شده از یکطرف میهن فروشان و جنایتکاران مزدور خلقی پرچمی را کمونیست و دولت شوروی را یک دولت کمونیستی برای توده های مردم معرفی میکردند؛ از طرف دیگر برای توده های مردم میگفتند که نیروهای مربوط به جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) کمونیستهای «افراطی» اند. و حتی به هر نیروی مترقی و آزادی خواه مهر "شعله ای" و "کمونیست" حک میکردند تا اذهان توده های مردم را نسبت بآنها نیز متوهم کنند. بآنهم در آن زمان این گروه های سیاه اهریمنی و مزدور نتوانستند اذهان مردم را آنطور که آرزو داشتند در مورد نیروهای انقلابی و مترقی مغشوش سازند. و مردم همچنان به همکاری و حمایت از این نیروها تازمانیکه در جهات جنگ حضور داشتند، ادامه دادند. البته این جنایتکاران و میهن فروشان در درازمدت به کمک مطبوعات و رسانه های جمعی امپریالیزم و ارتجاع بین المللی با تمسک قرار دادن جنایات جنگی، جنایات ضد بشری و جنایات سیاسی خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای شوروی توانستند تا حدی اذهان توده های عوام کشور را در مورد اندیشه های کمونیستی متوهم سازند.

اما مشکل در کجا بود؟

به نگاه اول؛ مشکل عمده از یکطرف انحرافات ایدئولوژیک سیاسی بخشهای مختلف منسوب به جنبش چپ انقلابی کشور خاصاً کمونیستها بود و از طرف دیگر عدم سازماندهی و آمادگی قبلی و تدارک لازم این سازمانها برای شرکت در جنگ ضد رژیم مزدور خلقی پرچمیها و جنگ مقاومت ضد اشغالگران روسی و رژیم مزدور بود. گفته میتوانیم که در آن حالت این نیروها بنحوی غافلگیر شده بودند، که از یکطرف نتوانستند تشکیلات خود را از حملات وحشیانه رژیم

رویز یونیستهای مزدور خلقی پرچمی و اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی حفظ کنند و از جانب دیگر موقعیت خود را بگونه دوا مدار در عرصه مبارزه ملی و طبقاتی در شهرها و در جنگ مقاومت در بین دهقانان در دهات تثبیت کرده و به مبارزه شان علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی تار سیدن به اهداف نهائی شان ادامه دهند.

سازمانهای چپ کشور که در ابتدای تشکیل همه شان مدعی سازمان کمونیستی بودند، بدرجات مختلف دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی جدی بودند. و باید اذعان نماییم که عامل عقبماندگی ایدئولوژیک سیاسی بیشتر اعضای جنبش و ضعف جنبش کمونیستی کشور از این ناحیه در اوایل کاملاً آشکار بود. لکن اکثریت این تشکیلات از جمله: «سازمان رهائی افغانستان»، «سازمان مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان»، «سازمان رهائی بخش خلقهای افغانستان»، «سازمان آزادی بخش مردم افغانستان»، «سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی»، «دسته پیشرو کارگران افغانستان» و «اتحاد مارکسیست لنینیستهای افغانستان» و غیره گروه ها و محافل؛ نه اینکه در جهت تصحیح خط ایدئولوژیک سیاسی شان مبارزه نکردند که بیش از پیش در منجلا ب انحرافات اپورتونیستی و رویز یونیستی افتادند و یا در لجنزار تسلیم طلبی ملی و طبقاتی قرار گرفتند. اما بخشها و افرادی از خطوط انحرافی این سازمانها گسست کرده و راه مبارزاتی شان را در پرتواندیشه های انقلابی (م ل ا) و بعد (م ل م) ادامه داده اند.

مشکل دوم؛ حملات وحشیانه دولت مزدور خلقی پرچمیها از همان سال وقوع کودتای ثور و بعد تهاجم نظامی سوسیال امپریالیستهای شوروی به کشور، علیه این نیروها بود که اکثر کدرهای موثر این سازمانها را دستگیر کرده و بقتل رساندند و یا اینکه در زندانهای طولانی در بند نگهداشتند. عده ای زیادی هم که پروسه طولانی مبارزه ملی و طبقاتی را مشکل دیدند ترک مبارزه کردند و عده ای هم دچار ضعف و بی ایمانی شده و تسلیم دشمن شدند.

مشکل سوم؛ تهدید جدی نیروهای ارتجاعی اسلامی علیه نیروهای کمونیستی در شرایط جنگ مقاومت ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی و رژیم مزدور در جبهات جنگ مقاومت و در کشورهای پاکستان و ایران بود. این گروه ها عده ای زیادی از روشنفکران انقلابی و سایر افراد مترقی و آزادی خواه را در جبهات جنگ مقاومت و در کشورهای پاکستان و ایران به کمک و همکاری دولتها و گروه های ارتجاعی این کشورها بقتل رساندند و یا مورد پیگرد و زندان قرار میدادند. این عوامل تا حد زیادی ضربات جبران ناپذیری را بر جنبش کمونیستی کشور وارد کرده و تاثیرات زشتی را بر عدم پیشرفت مبارزات انقلابی و مترقی نیروهای کمونیستی در بین توده های خلق کشور بجا گذاشت.

وضعیت خطی و تشکیلاتی جنبش کمونیستی (م ل ا) کشور از اوایل دهه (60) شمسی تا امروز: قبل از اینکه به این بحث به پردازیم باید تذکر داد که؛ سازمان ما یعنی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"، با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در داخل سازمان عوامل رویز یونیسم از جمله باند "حکیم توانا و فضل کریم" را شناسائی و در سال 1359 از سازمان طرد نموده و این عناصر مزدور را در همان زمان طی سندی تحت عنوان "توطئه افتراق" به جنبش کمونیستی کشور معرفی نمود. ما بعد از شکست و عقب نشینی از جبهه جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور آن در سال 1361، اشتباهات و انحرافات اپورتونیستی سازمان را که از ابتدای ایجادش به آن دچار بود، مورد بررسی و نقد قرار دادیم؛ ما مبارزه بین "دو خط" را در جهت تزکیه خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان از وجود انحرافات اپورتونیستی و عوامل آن فعالانه به پیش برده و عملکردهای سازمان را در عرصه فعالیتهای نظامی در شهرها و در جبهات جنگ مقاومت و فعالیت در عرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در سطح جنبش کمونیستی کشور (بخاطر وحدت با بخشهای اصولی جنبش) مورد بررسی قرار داده و اشتباهات خود را در این زمینه ها مشخص نمودیم. ما مسا

له وحدت جنبش کمونیستی (م ل ا) کشور را بحیث یک وظیفه مرکزی و عمده پذیرفته و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در این زمینه ادامه دادیم. ما از همین دیدگاه با آن بخشهای از جنبش کمونیستی کشور که در وسط دهه (60) شمسی از خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی قبلی شان گسست کرده و جهت روشن کردن خط ایدئولوژیک سیاسی شان در جنبش کمونیستی کشور مبارزه می‌کردند، از جمله: "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان"، "محل جوانان مترقی" و گروه مبارزین را ه مردم" داخل مذاکره و مباحثه شدیم. البته قبل از آن با محافل دیگری نیز مذاکرات و مباحثاتی به منظور حل اختلافات ایدئولوژیک سیاسی انجام داده بودیم. مابا اتکاء بر اصل "وحدت - مبارزه - وحدت" مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را به منظور وحدت اصولی بخشهای جنبش کمونیستی پیش بردیم. زیرا بدون مشخص کردن خط ایدئولوژیک سیاسی یعنی خط کشتی کامل بین اندیشه های کمونیسم انقلابی و اپورتونیسم و رویزیونیسم امکان وحدت ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی بگونه علمی و دیالکتیکی بین بخشهای اصولی جنبش کمونیستی (م ل ا) کشور وجود نداشت و ندارد.

ما در همان وقت بر همین مبنا باب مذاکره را با "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" باز نمودیم. لکن مسئولین "هسته..." در برخورد به گذشته شان هنوز دارای دیدانحرافی بوده و در موضعگیریهای شان در مسایل مختلف دارای اشتباهات و انحرافات جدی بودند. بعد از دو دور مذاکرات ایدئولوژیک سیاسی بین ما و «هسته...»؛ طرف "هسته..." بجای تداوم مذاکره به منظور حل اختلافات ایدئولوژیک سیاسی و رسیدن بوحدت، بدون ارایه دلایل موجه و احساس مسئولیت از ادامه مذاکره سرباز زده و به شیوه غیر اصولی و غیر دیالکتیکی با جناح «مائوتسه دون اندیشه» منشعب از «اتحاد مارکسیست لنینیستها» به وحدت رسیده و «سازمان کمونیستهای انقلابی» را تشکیل داد. بعداً با همین شیوه بابخش منشعب از «رهائی» (بدون آنکه این بخش به گذشته رویزیونیستی اش برخورد انتقادی اصولی و رسمی انجام داده باشد) به وحدت رسیده و «حزب کمونیست افغانستان» را ایجاد کرد. این حزب بعد از تشکیل نه از انحرافش گسست کرد و نه هم دیگر بفرک وحدت اصولی جنبش کمونیستی (م ل ا) کشور بود. بلکه جریان عمل نشان داد که بیشتر بفرک جمع آوری «نیرو» و تشکیل بزرگتر بود تا وحدت اصولی و دیالکتیکی جنبش کمونیستی کشور. این «حزب کمونیست» در اصل بدون آنکه به کیفیت خطی و ماهیت طبقاتی سازمان انقلابی توجه نماید بیشتر به شیوه تفاهم و سازش بپای وحدت میرفت. البته ما بگونه مفصل پیشینه «حزب کمونیست افغانستان» را به نقد کشیده و در همان وقت به دسترس بخشهای مختلف جنبش کمونیستی کشور قرار داده ایم.

مساله دیگر در جنبش کمونیستی کشور ظهور انحرافات و انشعاب در سازمان پیکار برای نجات افغانستان بود. در اوایل دهه (70) شمسی تعدادی از اعضای مرکزی سازمان پیکار برای نجات افغانستان دچار انحرافات اپورتونیستی گردیدند؛ در اواخر سال 1371 (جنوری 1993) سازمان کنفرانسی رامتشکل از اعضای مرکزی وعده ای از کدرهای سازمان دایر کرد تا ماهیت ایدئولوژیک سیاسی این انحرافات و اختلاف بوجود آمده ناشی از این انحرافات را مورد بحث و رسیدگی قرار دهد. لکن بعد از چندین ماه بحث و مذاکره نتیجه ای مثبتی از این مذاکرات حاصل نگردید؛ زیرا جناح اکثریت در این کنفرانس که جناح انحرافی را تشکیل میداد حاضر نه شد تا انحرافاتش را پذیرفته و از آن گسست کند. بناً سازمان به دوجناح اقلیت اصولی و انقلابی و جناح اکثریت غیر اصولی و دچار انحرافات اپورتونیستی تقسیم شد. و ما بحیث جناح اقلیت اصولی سازمان یعنی جناح "اصولیت انقلابی پرولتری" راه خود را از انحرافات" سازمان پیکار برای نجات افغانستان" جدا کرده و تحت نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)" در جهت تثبیت و استحکام خط ایدئولوژیک سیاسی (م ل ا) و بعد (م ل م) به مبارزه اصولی و انقلابی در جنبش کمونیستی کشور ادامه داده ایم.

رهبران حزب «کمونیست» افغانستان باز هم به شیوه میکانیکی و انحرافی با افرادی از سایر بخشهای انحرافی در جنبش کمونیستی شورپیای «وحدت» رفته و در اوایل سال 1383 شمسی (2004 میلادی) حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان را تشکیل دادند. مواضع انحرافی جدی این حزب در برنامه و اساسنامه و نشرات آن مشخص و متبازاست. ما جریان پروسه ایجاد حزب «کمونیست (مائوئیست)» و برنامه و اساسنامه این «حزب» را در موقعش نقد کرده و بدسترس جنبش کمونیستی (م ل م) کشور و بخشهای از جنبش بین المللی کمونیستی قرار داده ایم. بطور خلاصه حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان دارای انحرافات جدی اپورتونیستی و حتی رویزیونیستی بوده و به هیچ صورتی یک حزب کمونیست حقیقی نبوده و یک حزب اپورتونیست است. سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) و بخشهای دیگری از جنبش کمونیستی (م ل م) کشور در موضع مبارزه علیه این حزب اپورتونیست و انحرافات سایر بخشها و افراد مربوط به جنبش کمونیستی کشور قرار دارند. ما مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در چوکات یک "کمیته مبارزه" جهت حل اختلافات با بخشهای از جنبش کمونیستی کشور شامل در "کمیته وحدت برای ایجاد حزب کمونیست (م ل م)" به پیش میبریم تا باشد که زمینه برای وحدت اصولی و دیالکتیکی همه بخشهای اصولی جنبش کمونیستی (م ل م) کشور و ایجاد حزب کمونیست انقلابی در کشور آماده گردد.

رهبران حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان از سالها قبل مبتلا به مرض خودپرستی و خودمرکز بینی بوده و کمتر حاضر شده اند تا انحرافات جدی شانرا پذیرفته و از خود انتقاد نمایند. و مطرح کردن اشتباهات و انحرافات آنها از طرف بخشهای دیگر جنبش کمونیستی (م ل م) کشور، از جانب آنها «خصومت» تلقی شده و در برابر آن عکس العمل بیمارگونه و خصمانه نشان داده و با فحش و ناسزا گوئی، تحقیر و توهین، تهمت زدن و توطئه گری و از این قبیل اراجیف و لاطیلات به انتقادات بخشهای دیگر جنبش پاسخ داده اند. ناگفته نماند که با تا سف، اصل «انتقاد از خود» از طرف بخشهای دیگری از جنبش کمونیستی (م ل م) کشور نیز در عمل بکار گرفته نمیشود. و این موضوع تاحدی بحیث یک مشکل بر سر راه پیشرفت مذاکرات و مبارزات ایدئولوژیک سیاسی و حل اختلافات فی مابین بخشهای جنبش کمونیستی کشور هنوز هم وجود دارد.

در مورد اهمیت عامل ذهنی انقلاب یعنی موجودیت حزب پرولتری واقعاً انقلابی در پیشرفت پروسه انقلاب و مهیا شدن «شرایط ذهنی» انقلاب در جامعه باید گفت که: جنبش کمونیستی افغانستان هم در شرایط دهه (40) شمسی (دوران اوج مبارزات جریان دموکراتیک نوین) شعله جاوید" و هم در شرایط نیمه دوم دهه (50) شمسی (بعد از وقوع کودتای (7) ثور سال 1357 بوسیله رویزیونیستهای خلقی پرچمی و بعد در شرایط اشغال نظامی و سلطه استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی و جنبش خود انگیخته توده های مردم و تداوم جنگ مقاومت علیه آنها) نتوانست به ایجاد حزب کمونیست واقعی دستیافته و با استفاده از شرایط عینی مساعد در جامعه مبارزات توده های مردم را رهبری کند. در شرایط دهه چهل شمسی که با اثر اعمال ستم و استبداد طولانی ملی و طبقاتی خاندان سلطنت و سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیستهای غربی بر توده های مردم و استثمار بی رحمانه طبقات فنودال و کمپرادور و امپریالیزم و شرایط فقر و نیستی و بیکاری گسترده و انواع ستم و مظالم از طرف طبقات فنودال و خوانین بانفوذ و حکام خودکامه دولت، توده های خلق را به ستوه آورده بود و شرایط عینی در جامعه تاحد زیادی مساعد بود. با آنکه رویزیونیستهای خلقی پرچمی (قبل از برآمد علنی "سازمان جوانان مترقی" و آغاز فعالیتهای سیاسی جریان دموکراتیک نوین در سال 1347 شمسی) اذهان عده ای زیادی از روشنفکران طبقات پائین و عناصر روشنیبین جامعه را با افکار و ایده های انحرافی و ضد انقلابی رویزیونیستی ملوث و مغشوش کرده بودند؛ اما در عمل دیده شد که با آغاز فعالیت سیاسی جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در جامعه، جنبش دموکراتیک

نوین به سرعت در بین روشنفکران مردمی، افشار فقیر و نادار شهری، کسبه کاران، کارگران کارخانه ها و بخشهای از روشنفکران افشار مرفه شهری گسترش یافت. ولی سازمان جوانان مترقی که جریان دموکراتیک نوین را رهبری میکرد نتوانست از پتانسیل آن نیروی بزرگ مردمی در جهت گسترش اندیشه های انقلابی در بین توده های خلق در جامعه استفاده نماید. بعبارت دیگر مرکز مبارزاتی آن جنبش توده ای گسترده را از شهرها به دهات (مرکز اصلی انقلاب)، در بین دهقانان فقیر و بیزمین و کارگران زراعتی (نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین) انتقال داده و به بسیج و متشکل کردن دهقانان فقیر و بیزمین و سایر زحمتکشان بپردازد. در آن شرایط بحران اقتصادی در جامعه بیداد میکرد و شرایط خشک سالیهای پی در پی دهقانان فقیر و کمزمین و دامداران را در وضعیت فقر و گرسنگی و تنگدستی مدتها و فاجعه باری قرار داده بود. در چندین ولایت غربی، شمال غربی، مرکزی و شمالی کشور هزاران نفر از دهقانان فقیر و دامداران و چوپانان تهی دست از شدت فقر جان دادند و یاب اینکه اطفال شانرا به فروش رساندند و یا اطفال شانرا در شهرهای بزرگ رها کردند که کسانی آنها را تغذیه کرده و از مرگ نجات دهند. اما در بارسلونت ظاهرشاهی این نماینده طبقات حاکم فئودال و کمپرادور وابسته به امپریالیسم جهانی کوچکترین اعتنای به آن سناریوی مرگبار و وحشتناک نمیکردند و مشغول سرمایه اندوزی و عیش و نوش بودند. ولی در آن شرایط عینی مساعد سازمان جوانان مترقی بحیث هسته رهبری کننده جریان دموکراتیک نوین نتوانست یک جنبش دهقانی را در دهات کشور براه انداخته و جنگ خلق را تدارک کند. آن جنبش عظیم مردمی که روزه روز در بین روشنفکران مردمی، کارگران کارخانه ها و کتله های مردم فقیر و بیوادار شهرها گسترش میافت و به حمایت از آن برمیخاستند؛ به اثر انحرافات سازمان جوانان مترقی و ناتوانی ایدئولوژیک سیاسی اکثریت رهبران آن در سال 1351 شمسی فروکش کرد. و تا سال 1357 شمسی یعنی تا زمان وقوع کودتای 7 ثور؛ فعالین جریان دموکراتیک نوین خاصاً کمونیستها به لحاظ ضعف ایدئولوژیک سیاسی نتوانستند با تعمیق مبارزه ایدئولوژیک سیاسی، بر انحرافات جنبش فایق آمده و بخشهای مختلف آنرا متحد کرده و حزب کمونیست (م ل ا) را ایجاد کنند.

در جریان عمل دیده میشد که بعد از فروپاشی جریان دموکراتیک نوین از همان کتله های وسیع روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها)، فقط عده ای از محافل و افراد با درک مسئولیت و رسالت مبارزاتی و تاریخی شان در جهت ارتقای سطح فکری خود شان از علم انقلاب پرولتری و تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی در بین روشنفکران مردمی و مترقی و توده های مردم تلاش و مبارزه میکردند؛ بخشهای هم مصروف جروبتهای سیاسی روی مسایل فرعی انقلاب بودند؛ ولی باقی آن کتله بزرگ روشنفکران جریان دموکراتیک نوین از نظر سیاسی تقریباً غیر فعال مانده بودند. همان بود که در شرایط مساعد نیمه دوم دهه پنجاه شمسی جنبش انقلابی پرولتری فاقد آمادگی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی بود تا میتواند از آن شرایط عینی مساعد در جامعه بنفع انقلاب کشور در رهبری جنگ ضد رژیم مزدور و جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، استفاده میکرد.

چنانچه در فوق مختصراً اشاره ای به تاریخ جنبش کمونیستی کشور و فراز و فرودهای آن گردید و هم اینکه چگونه کمونیستها نتوانستند در شرایط نهایت مساعد عینی در جامعه (دوران دهه 40 شمسی و دوران نیمه دوم دهه 50 شمسی) به بیداری سیاسی و بسیج توده های مردم پرداخته و مبارزات آنها را در جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی رهبری کنند؛ در شرایط کنونی هم جنبش کمونیستی (م ل م) کشور به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی در چنین موقعیتی نیست تا برای بیداری سیاسی و بسیج توده های مردم فعالیت گسترده ای را انجام داده و آنان را در جهت طرد سلطه استعماری امپریالیستهای اشغالگر دولت دست نشانده رهبری کند. بعبارت

دیگر باید اذعان نمود که در طی تقریباً چهل سال بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان نتوانستند اختلافات و تضادهای داخلی شانرا حل کرده و با ایجاد حزب کمونیست انقلابی مبارزه را در جهت حل تضادهای طبقاتی درون جامعه به پیش برده و گامهای موثر در جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی بردارند.

شاید امروز بخشهای از جنبش بین المللی کمونیستی این سوال را مطرح کنند که در افغانستان حزب «کمونیست (مائوئیست)» وجود داشته و حتی «حزب کمونیست» ماقبل حزب فعلی از سالهاست که در نشریه هایش صحبت از «تدارک جنگ خلق» داشته و در طی سالهای اخیر از «تدارک جنگ مقاومت ملی مترقی و جنگ انقلابی خلق» صحبت مینماید؛ پس چرا شرایط ذهنی هنوز هم برای آغاز مبارزه مسلحانه علیه قدرتهای اشغالگر دولت مزدور فراهم نشده است؟ لکن بادر نظر داشت ملاحظاتی که در صفحات قبل درباره چگونگی مسایل خطی و تشکیلاتی و انحرافات گوناگون جنبش کمونیستی (م ل م) کشور بطور عام و انحرافات اپورتونیستی جدی «حزب کمونیست» افغانستان در گذشته و ماهیت خطی و تشکیلاتی حزب «کمونیست (مائوئیست)» فعلی بطور خاص بگونه مختصر توضیحاتی ارایه گردید؛ باید جهت درک واقعی و درست از کیفیت خط ایدئولوژی سیاسی و تشکیلاتی حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان و بخشهای دیگر جنبش کمونیستی (م ل م) کشور بر خورد علمی و دیالکتیکی نموده و از برخورد های میکانیکی اجتناب کرد. اولاً: باید بخشهای مختلف جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برنامه و اساسنامه و نشریه های این «حزب» را بدقت مورد مطالعه قرار دهند. ثانیاً: به تضاد بین آنچه که رهبران و کدرهای این حزب در گفتار ادعا میکنند و آنچه که در عمل انجام میدهند، توجه جدی نمایند. ثالثاً: از این موضوع اطلاع حاصل کنند که رهبران و کدرهای این حزب در افغانستان با چه معامله گریهای مصروف هستند؟ آیا واقعاً چنانکه ادعا میکنند جهت تدارک «جنگ مقاومت ملی مردمی انقلابی» فعالیت میکنند؟! و یائینکه برخلاف مصروفیتهای دیگری غیر از این دارند؛ یعنی فعالیت در جهت تطبیق پروژه ها و برنامه های چندین ملیون دلاری قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و همکاری در جهت تحکیم دستگاه مستعمراتی حاکم در افغانستان و سرمایه اندوزی از این طریق! رابعاً: رفقای جنبش بین المللی کمونیستی باید فعالیتهای مبارزاتی بخشهای دیگر جنبش کمونیستی (م ل م) کشور را در عرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و عرصه مبارزه طبقاتی و ملی از نظر کیفی و کمی مورد توجه قرار دهند.

بخشهای از جنبش بین المللی کمونیستی شاید بگویند که بادر نظر داشت شرایط و حالات سه دهه اخیر و خاصتاً شرایط و حالات شش سال اخیر، در افغانستان شرایط عینی از همه جهات در افغانستان آماده است و حزب «کمونیست (مائوئیست)» هم وجود دارد؛ خلقهای افغانستان مورد ستیم همه جانبه قدرتهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها قرار دارند؛ پس چرا وضعیت انقلابی بوجود نیامده و کمونیستها جنگ خلق را آغاز نمی کنند؟! از همینجاست که طبق تذکار فوق باید موضوع را کمی بیشتر مورد تحقیق و بررسی همه جانبه قرار داد: مطالعه و درک و فهم از رابط دیالکتیکی بین شرایط عینی و شرایط ذهنی و وضعیت انقلابی در یک جامعه از اهمیت زیادی برخوردار است. وزمانی این رابطه بصورت واقعی و اصولی برقرار میشود که باموجودیت شرایط عینی در جامعه شرایط ذهنی یعنی حزب کمونیست انقلابی قدرت مند فعال با پایه های مردمی وجود داشته باشد؛ در آن صورت است که وضعیت انقلابی شکل گرفته و زمینه برای بسیج توده های خلق و آغاز یک مبارزه قطعی علیه دشمنان طبقاتی و ملی جهت پیروزی انقلاب اجتماعی در جامعه، مساعد میگردد. اما تنها با شعار دادن انقلاب به پیروزی نمیرسد. برای انقلاب کردن بیک حزب کمونیست حقیقی و نیرومند متشکل از انقلابیون واقعی و باتجربه نیاز است که بتواند با استفاده از شرایط عینی مساعد در جامعه بر اساس استراتژی انقلاب کشور تا کتیکهای مناسب را مطابق با اوضاع و شرایط

در جامعه وضع کرده و مبارزه توده های خلق و سایر نیروهای مترقی را در جهت سرنگونی دشمنان ملی و طبقاتی مردم و پیروزی انقلاب رهبری کند.

دروضعیت کنونی نیز شرایط عینی بیش از پیش درکشورآماده است؛ لکن عامل ذهنی واقعی هنوزآماده نیست. بعبارت دیگر هنوز حزب کمونیست انقلابی تشکیل نه شده است. بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) کشور هنوز نتوانسته اند اختلافات ایدئولوژیک سیاسی شانرا حل کرده و حزب کمونیستی (م ل م) را ایجاد کنند. اما در اوضاع کنونی کمونیستها مکلف اند تا همزمان با پیشبرد مبارزه افشاگرانه علیه قدرتهای امپریالیستی اشغالگردولت دست نشانده، پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سیاسی جدی و پیگیر علیه انواع اپورتونیزم و رویزونیزم در جنبش کمونیستی کشور و جنبش بین المللی کمونیستی؛ مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را جهت تشکیل حزب کمونیست انقلابی نیز به پیش برند. و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست انقلابی از وظایف مبرم کمونیستهاست. بعد از ایجاد حزب کمونیستها وظیفه دارند تا جهت تهیه دوسلاح دیگر انقلاب یعنی تشکیل ارتش انقلابی خلق و جبهه متحد ملی متشکل از همه نیروهای انقلابی و مترقی ضد امپریالیزم و ضد ارتجاع فئودال کمپرادوری درکشور مبارزه و تلاش کنند.

اوضاع کنونی افغانستان و منطقه و موقعیت قدرتهای امپریالیستی اشغالگر:

اوضاع در افغانستان و در کشورهای همجوار پاکستان و ایران در منطقه بحرانی، در حال تغییر و در حال تلاطم است. همه این بحرانها، تشنجات و تغییرات در منطقه بنا بر اراده، عملکرد و توطئه های قدرتهای امپریالیستی جهانی در رأس آنها امپریالیزم امریکا و دولتها و گروه های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم بین المللی بوقوع پیوسته است. امریکا و ناتو در اهداف و برنامه های استعماری شان در افغانستان تاحدزیادی به شکست مواجه شده اند. شکست آنها در عرصه های نظامی، سیاسی و اقتصادی بیش از همه آشکار است. اینها در طی شش سال نه اینکه نتوانسته اند از حملات گروه های طالبان، حزب اسلامی و القاعده جلوگیری کنند که در مواردی حتی حاضر شده اند به آنها امتیاز نیز بدهند. از تثبیت پایه های دولت دست نشانده ای شان عاجز مانده اند و اوضاع امنیتی هر روز به وخامت میگراید، اقتصاد افغانستان برخلاف ادعاهای دروغین دولت دست نشانده و قدرتهای اشغالگردروضعیت نهایت وخیمی از بحران و ورشکستگی قرار دارد. مردم افغانستان کمترین اعتمادی به این دولت ندارند و هر روز به اعتراضات و نفرت و انزجار آنها علیه قدرتهای اشغالگرافزوده میشود. گروه طالبان که شش سال قبل بوسیله تهاجم نظامی امریکا و متحدین آن از قدرت دولتی ساقط شد و حزب اسلامی گلب الدین و مولوی حقانی در برابر حامیان امپریالیستی سابق شان طغیان کرده و درگیر جنگ مسلحانه اند.

این گروه های ارتجاعی قرون وسطائی و ضد مردم از نبود جنبش انقلابی فعال در سطح جامعه از تضاد ملی و روحیه ضد استعماری مردم ماعلیه قدرتهای امپریالیستی اشغالگرواستمگری، جنایات و تجاوزات ارتشهای اشغالگر خاصاً در ولایات شرقی و جنوب غربی کشور علیه مردم و شدت فشار ستم و بیدادگریهای حکام دولت دست نشانده بر آنها؛ بهره برده و جنگ شانرا «مقاومت مورد حمایت مردم» و انمود می کنند.

دو جهت این جنگ یعنی قدرتهای امپریالیستی اشغالگربا ماشین بزرگ نظامی و دولت مزدورانها جهت تحقق اهداف استراتژیک شان در منطقه و گروه های طالبان، گلب الدین و حقانی با برخورداری از کمک و حمایت گروه القاعده و گروه های ارتجاعی اسلامی از پاکستان و سایر کشورهای اسلامی و کمکهای نظامی، مالی، لوژستیک و حمایت سیاسی دولت پاکستان و کمکهای مالی بعضی از محافل ارتجاعی در پاکستان و کشورهای اسلامی جهت رسیدن به اهداف گروهی خود شان (رسیدن بقدرت دولتی از دست رفته) و تامین اهداف دولت پاکستان در افغانستان، آتش این جنگ ارتجاعی را مشتعل نگه داشته اند. هر دو طرف این جنگ از دشمنان خونخوار ملی

و طبقاتی مردم افغانستان اند. مردم افغانستان بدرستی قوای نظامی امریکا و ناتورا نیروهای متجاوز و اشغالگر میدانند و از ماهیت ارتجاعی قرون وسطائی طالبان آگاهی داشته و خطرات و کابوسهای وحشتناک دوران حاکمیت وحشیانه و جنایتبار گروه های طالبان و دولت اسلامی و حزب اسلامی را در گذشته نیز بیاد دارند. ولی مردم ستمدیده و عذاب کشیده افغانستان که در طی بیست و چهار سال قبل از شرایط دولت دست نشانده کنونی بوسیله تهاجمهای قدرتهای امپریالیستی خارجی و فشار ستم و جنایات غیر قابل وصف آنها و رژیمهای مزدور داخلی شان، به آخرین رمق رسیده بودند. در طی شش سال اخیر در گرداب توهم ناشی از تبلیغات قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و نیروهای ارتجاعی گیر مانده و گوشت دم توپ اشغالگر و دولت مزدور و گروه طالبان و حزب اسلامی اند. امپریالیزم امریکا و متحدین آن در "ناتو" آنقدر خون مردم افغانستان را میریزند تا سلطه شان در افغانستان و منطقه جنوبی و وسطی آسیا تحکیم گردد. کنترل و تسلط بر ذخایر عظیم نفت و گاز آسیای میانه و بحیره خزر و محاصره روسیه و چین از اهداف بزرگ امریکا و متحدین آن در این منطقه است. این قدرتهای غارتگر و جهانخواه هدف دارند تا جهت حراست از منافع استراتژیک شان در منطقه جانی ترین و خاین ترین گروه ها را در افغانستان در قدرت نگهدارند. مردم افغانستان از قدرتهای اشغالگر امپریالیستی و دولت دست نشانده و از گروه های طالبان و حزب اسلامی مانند دیگر گروه های ارتجاعی و مزدور شامل در دولت (گروه های جهادی، ملیشه ای و خلقی پرچمی، افغان ملتی، سزائی و دیگر هم قماشهای آنها) متنفر اند و خواهان قطع مداخلات و دست درازیهای دولت های ارتجاعی پاکستان، ایران و امپریالیزم روسیه از کشور و سر نوشت سیاسی شان اند. ولی طرد سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و سرنگونی دولت مزدور آنها و تحقق خواسته های برحق ملی و طبقاتی مردم افغانستان بدون یک مقاومت ملی مردمی گسترده و جنگ انقلابی دراز مدت تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی حقیقی، میسر نیست.

با گذشت هر روز ثقلت فشار انواع ستم، تجاوزات و جنایات بوسیله قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور و گروه های ارتجاعی خارج دولت بر مردم ستمدیده افزایش میابد. در وضعیت فعلی مردم افغانستان در اسارت استعماری امریکا و ناتو قرار دارند، بیش از (70) درصد مردم در فقر و گرسنگی فاجعه باری بسر میبرند، ارتشهای وحشی، جانی و خونریز کشورهای امپریالیستی اشغالگر و ارتش دولت مزدور کرزی روزانه ده هاتن از مردم مظلوم ما را به قتل رسانده و یامجروح و معیوب میسازند. ستم ملی امپریالیستی، ستم طبقاتی و ستم ملی شئونستی و استبداد و بی رحمی حکام دستگاه مستعمراتی بر مردم ما دیگر حدود مرزی ندارد.

گروه های طالبان، حزب اسلامی، حقانی و القاعده در مناطق تحت کنترل و نفوذ شان ادارات و محاکم قرون وسطائی شان را دایر کرده و با جبر و زور توده های مردم مظلوم، ستمدیده و بی رمق را به اطاعت از حاکمیت ارتجاعی قرون وسطائی شان مجبور میسازند. بالمقابل قدرتهای اشغالگر از اینکه مردم افغانستان در این مناطق حاضر نمیشوند علیه طالبان و حزب اسلامی با آنها همکاری کنند با شیوه های نهایت غیر انسانی و وحشیانه زیر نام جنگ با طالب و القاعده به شیوه واکنشی و انتقامجویانه خانه ها و اجتماعات مردم را خصوصاً در ولایات جنوب غربی و شرقی مورد بمباران های کورکورانه قرار داده و روزانه ده ها نفر را بقتل میرسانند. طالبان، حزب اسلامی گلب الدین و گروه القاعده با عملیاتیهای انتحاری در شهرهای بزرگ و کوچک زیر نام حمله بر قوای اشغالگر و رژیم کرزی مردم مظلوم و ستمدیده را بخاک و خون میکشند. این گروه ها در مناطق تحت کنترل شان به بهانه جاسوس و عامل قدرتهای خارجی ده هاتن را و وحشیانه گردن زده اند و یابه دار آویخته اند. این جانیان وحشی حتی کودکان را به همین «جرم» حلق آویزمیکنند. این دشمنان دانش و فرهنگ مکاتب را به آتش کشیده و کودکان را از رفتن به آنها محروم کرده اند. این نیروها که کوچکترین هدف واقعی جهت حصول استقلال و آزادی کشور، حق تعیین سر نوشت سیاسی مردم

وتامین منافع میهن و مردم ندارند؛ درگیریهای شانرا با بادران و حاکمان دیروزشان اغواگران» «مقاومت ملی» و «دفاع از استقلال و آزادی» کشور نام گذاشته اند. قدرتهای اشغالگر زیر نام «جنگ باتروریزم» تجاوز نظامی و سلطه استعماری شانرا «کمک به مردم افغانستان و تامین امنیت» توجیه میکنند. اینها خلاف واقع و فریبکارانه بوسیله آمارگیریهای قلبی نهادهای وابسته بخودشان در طی این چند سال متواتر اعلام کرده اند که مردم افغانستان گویا از حضور آنها در کشورشان حمایت میکنند. در حالیکه برخلاف مردم از قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور و گروه های طالبان و حزب اسلامی به شدت متنفر اند. اگر نیروهای واقعا انقلابی و مترقی مردمی توان و آمادگی لازم را کسب کنند که جنگ مقاومت ملی و جنگ انقلابی را علیه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور آنها براه اندازند، به یقین که اکثریت مردم افغانستان از این جنبش حمایت کرده و فعالانه در آن شرکت خواهند کرد.

قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و جناحی از دولت مزدور کرسی از مدتها قبل سعی میکنند تا این بخش از گروه طالبان و حزب اسلامی را نیز قانع ساخته و در قدرت دولتی شریک سازند. زیرا بخشی از این گروه ها فعلاً در مقامات بالا و پائین در دستگاه دولت دست نشانده حضور دارند. رسانه های امپریالیستی و ارتجاعی هم در این راستا به تبلیغات گسترده مبادرت میکنند تا بدین وسیله افکار عامه را در مورد این معامله آماده کنند. شاید عده ای تعجب نمایند که از یکطرف قوای اشغالگر و دولت کرسی و گروه طالبان و گلب الدین باهم درگیر جنگ اند و هم دیگر را میکشند ولی از جانب دیگر مذاکره بخاطر آشتی بین آنها ادامه دارد. جای هیچگونه تعجبی نیست؛ نظریه ماهیت و خصالت تضاد بین این گروه های ارتجاعی مزدور (نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور) و قدرتهای امپریالیستی، میتواند باسانی ترک «مخاصمت» کرده و باهم کنار آیند. قدرتهای امپریالیستی و طبقات و نیروهای ارتجاعی در مناسبات و مراودات شان، زمانی که تضاد بین آنها تشدید گردد بروی همد یگر اسلحه میکشند و همد یگر را بقتل میرسانند ولی اینها به سهولت به سازش و تبنانی رسیده و باهم مصالحه میکنند و همان روابط و مناسبات باداری و مزدوری را دوباره برقرار میسازند. همین مساله بین قدرتهای امپریالیستی رقیب و دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی بر همین منوال وجود دارد. و بنابر اقتضای منافع آنها، زمانی که مخاصمت و جنگ دست میزنند و زمانی هم به تبنانی و سازش رسیده و مشترکاً به سرکوب توده های مردم پرداخته و آنها را مورد استثمار و ستم قرار میدهند. ولی در این معامله بین قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولت کرسی با گروه های ارتجاعی ناراض و دولت پاکستان حامی آنها در شرایط فعلی و در آینده باز هم مردم افغانستان اند که باز ستم و جنایات امپریالیستها و مرتجعین را بدوش میکشند. زیرا هنوز سرنوشت سیاسی آنها کما فی السابق بوسیله همین قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور و گروه های مزدور و جوانی بحیث نمایندگان طبقاتی آنها تعیین میشود. در طی شش سال اخیر قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده با اعمال ستم و بیدادگری و بکارگیری "مترسک" طالبان و حزب اسلامی مردم ما را در چنان تنگنای از درماندگی و بیچارگی سیاسی قرار داده اند که بین بدو بدتر یکی را انتخاب کنند.

مردم افغانستان شش سال قبل تحت تاثیر ترندهای امپریالیستهای اشغالگر و گروه ها و نیروهای ارتجاعی متوهم و اغوا شدند. چنانکه تجاوز آمریکا و ناتو را «آزادی و صلح و امنیت، رفاه و دموکراسی» بخورد آنها دادند و مشتی از تحصیل کرده ها و «روشنفکران» خادم و مزدور امپریالیسم و ارتجاع این شرایط استعماری را «بازسازی و اعمار مجدد افغانستان و آغاز دوران نوین و رشد و اعتدالی دموکراسی» تبلیغ نمودند. امروز از این نوکران بیعرضه امپریالیسم و ارتجاع باید پرسید که کجاست آن بهشت و عده داده شده قدرتهای امپریالیستی و زندگی مرفه و امنیت و ترقی! کجا شد آن میلیارد ها دلار «کمک» که سعادت و نیک بختی برای مردم بیارمی آورد! حالا افغانستان بعد از شش سال در کدام موقعیت قرار دارد و به کدام جهت روان است؟ چه نوع سرنوشتی در آینده در انتظار مردم

مظلوم و دربند افغانستان است؟ آیا سازش دوباره قدرتهای امپریالیستی با گروه طالبان و گلب الدین و دیگران که در طی شش سال از هردو جناح هزاران تن از مردم ما را بقتل رسانده و هزاران نفر دیگر را معیوب و معلول و بیخانمان کرده اند؛ کوچکترین بهبودی ای در زندگی مردم نه اینکه رونما نه شده است که شرایط زندگی و امنیتی مردم از قبل بدتر هم شده است. آقایان! نظریه پردازان که قلابه انقیاد و تسلیم به امپریالیزم را به گردن انداخته و به چاکری آن درآمده اید و در طی شش سال بگونه هستریک باتکرار خزعبلات خود به آرایش نظام مستعمراتی در کشور مصروف هستید! باز هم شرایط فعلی و آینده را برای مردم بیچاره و در مانده افغانستان چگونه توضیح و توجیه خواهید نمود؟!

دراوضاع کنونی فعالیت‌های در جریان است که قدرتهای امپریالیستی تلاش دارند تا جناح درگیر جنگ از گروه طالبان، حزب اسلامی و گروه های دیگر را در قدرت دولتی شریک سازند. کرزی مزدور در ماه نوامبر در "کنفرانس ملی شوراها" انکشاف محلی "حریفان خود در دولت (عمدتاً «جبهه ملی»)) را با اصطلاح تهدید نموده و هوشدار داد که دست از مخالفت و کارشکنی علیه او و جناح او بردارند! او در عین حال این مطلب را به میان کشید که اگر چه مذاکرات از بسیار قبل با طالبان و حزب اسلامی گلب الدین جریان داشته است ولی در این اواخر در طی یک هفته پنج بار از آنها پیام مذاکره جهت آشتی و همکاری را دریافت کرده است. باید توجه داشت که این صحبت محصول فکری خود کرزی هم نیست بلکه دیکته ای است از جانب بادران خارجی او که از مدتی است کنار آمدن با طالبان و حزب اسلامی را تبلیغ میکنند. تا باین صورت از یکطرف جناح حامی منافع امپریالیزم فدراسیون روسیه و دولت ایران را در دولت کرزی تحت فشار قرار داده و تضعیف نمایند. و از جانب دیگر امریکا سعی دارد تا جناح مرتجعین و میهن فروشان تعلقات ملیت پشتون را در دولت دست نشانده تقویت کند. و تا جاییکه جریان شش سال اخیر نشان میدهد، این موضوع از همان ابتدای تشکیل دولت عبوری و موقت و بعد دولت «انتخابی» منظور نظر امریکا و کرزی بوده است. و قدم به قدم به تضعیف جناح وابسته امپریالیزم فدراسیون روسیه و دولت ایران پرداخته و جناح کرزی را در دولت تقویت کرده اند.

اوضاع در عراق و منطقه شرق میانه طبق برنامه و خواست امریکا و هم پیمانان آن استقرار نیافته و به پیش نمی رود. «استراتژی شرق میانه بزرگ» امپریالیزم امریکا و متحدین آن طبق ارزیابیهای دارو دسته بوش در قصر سفید و استراتژیستهای دولت امریکا به شکست انجامیده است و تحقق آن در آینده نزدیک نیز برای این غارتگران محتمل به نظر نمیرسد. ارتش امریکا در عراق در طی پنج سال در برابر نیروهای مقاومت عراقی حدود پنج هزار کشته و ده ها هزار زخمی و معلول داده است؛ حدود یک میلیون از مردم عراق به قتل رسیده و سه میلیون آنها مجبور به فرار شده اند. جنایات و تجاوزات هولناکی بر مردم عراق بوسیله ارتش های اشغالگر امریکا و انگلستان و دولت دست نشانده در عراق و گروه های ارتجاعی وحشی صورت گرفته و میلیونها نفر دیگر در فقر و گرسنگی و محروم از همه امکانات زندگی حیات جهنمی ایرا میگذرانند. اوضاع در شرق میانه بیش از پیش بطرف بحران و تشنج به پیش میرود و در مناطق دیگری از جهان نیز وضعیت هر چه بیشتر بحرانی شده و به وخامت میگراید. که عامل این همه تجاوزات و کشتار، جنایات و ستم علیه خلقها و ملل تحت ستم و بحران و نقض حقوق انسانی در شرایط کنونی جهان، عمدتاً امپریالیزم امریکا و متحدین آن اند. در طی شش سال اخیر دولت ارتجاعی اسلامی ایران از یکطرف نقشه ها و اهداف غارتگرانه امریکا و متحدین آنرا مبنی بر سقوط رژیم طالبان و رژیم صدام حسین حمایت و همکاری کرده است و از طرف دیگر از زمانی که سرکوب و یا براندازی این رژیم (به بهانه غنی سازی یورانیوم برای ساختن بم اتم و سخت موشکهای مجهز با کلاهک اتمی و کمک به گروه های تروریستی در منطقه) بحیث یکی از هدفهای دولت امریکا در راستای تحقق «استراتژی شرق میانه بزرگ»، در منطقه

مشخص شده است. دولت ایران گروه طالبان و حزب اسلامی را در افغانستان و گروه های را در عراق که علیه ارتشهای امریکا و انگلستان میجنگند کمک تسلیحاتی و مالی میکند. تاباین صورت ضربات وارده بر امریکا و متحدین آنرا در منطقه تشدید نماید.

اوضاع سیاسی و امنیتی در پاکستان هر روز وخیمتر میشود، تضاد بخشهای از گروه های ارتجاعی اسلامی بنیادگرا با دولت شدت یافته و در مناطق شمال غربی این کشور گروه های طالبان علیه دولت به جنگ مسلحانه روی آورده اند. در مناطقی از ایالت بلوچستان خاصاً نیروهای قبیله "بگتی" که بخاطر رسیدن به خودمختاری ملی شان درگیر جنگ مسلحانه با دولت پاکستان اند. بحران سیاسی و اجتماعی در این کشور هر چه بیشتر عمیق شده و بجانبی در حرکت است که شاید حکام نظامی پاکستان نتوانند در آینده آنرا به آسانی مهار کنند.

از طرف دیگر مدتی است که دولت امریکا مشغول تدارک نظامی و آماده کردن افکار عمومی در حمله نظامی به کشور ایران است. موضوع جدی شدن آغاز مذاکرات بین قدرتهای اشغالگر و دولت کرزی و طالبان و حزب اسلامی و کنار آمدن آنها و مساله ختم جنگ و تبلیغات دولت کرزی و مطبوعات امپریالیستی در این رابطه حساب شده صورت گرفته و این موضوع در راستای اهداف و نقشه های امپریالیزم امریکا در منطقه عملی میگردد، نه در جهت آرامی و تامین امنیت و شرایط زندگی بهتر برای مردم افغانستان که مزورانه آنرا تبلیغ میکنند. این قدرتهای اشغالگر و دولت پاکستان و گروه های ارتجاعی درگیر جنگ اند که در مورد ادامه و یا ختم جنگ تصمیم میگیرند. این موضوع باید مدنظر باشد که در صورت حمله نظامی امریکا به ایران؛ دولت امریکا میخواهد تا حد امکان خود و دولت دست نشا نده را در افغانستان از طرف جبهه طالبان و حزب اسلامی و دولت پاکستان مطمئن سازد تا دولت ایران در چنین وضعیتی نتواند از این گروه ها در ایجاد اخلال بیشتر علیه قوای امریکا استفاده کند. و امریکا باید در مورد امتیازات قابل ملاحظه ای به دولت پاکستان نیز بدهد. به این مسئله نیز باید توجه نمود که: گروه طالبان و حزب اسلامی و القاعده در وضعیت فعلی به لحاظ تسلیحاتی، تاکتیکیهای نظامی و شیوه های جنگی در موقعیت بهتری قرار داشته و ضربات محکمی بر ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور وارد میکنند. و از همین جاست هر زمان که موضوع مذاکرات بمیان می آید طالبان خواهان امتیازات بیشتری از قدرتهای اشغالگر و دولت کرزی میشوند؛ البته خواستهای طالبان و حزب اسلامی نه تنها خواستهای گروهی خود شان است که تحقق اهداف دولت پاکستان در این خواستها و پیشنهادات نیز مضمور و مطرح است. و آن عبارت است از نفوذ و تسلط قابل ملاحظه دولت پاکستان از طریق جناح وابسته و سرسپرده آن در دولت افغانستان، تا دولت پاکستان نسبت به مطرح نکردن مسئله «خط دیورند» و یا احیاناً بشکلی از "حل و فصل" آن توسط دولت دست نشانده اطمینان حاصل نماید؛ عدم حمایت دولت و یا حلقه های معینی در افغانستان از ناسیونالیستهای پشتون و بلوچ و سایر گروه های اسلامی که علیه دولت پاکستان در حال مبارزه و جنگ اند و جلوگیری یا تا حد ممکن تحدید نفوذ و فعالیتهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولت هند در افغانستان. اینها عمدتاً مسایلی اند که در شرایط کنونی که افغانستان در اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا و ناتو قرار دارد؛ دولت پاکستان میخواهد به آنها دست یابد. لکن این موضوع را نباید از نظر دور داشت که با در نظر داشت توطئه ها و مداخلات خاینانه دولت و حکومت های مختلف پاکستان در طی دهه های گذشته خصوصاً سه دهه اخیر علیه میهن و سرنوشت سیاسی مردم ستمدیده و بلاکشیده ما؛ خواست اصلی حکام پاکستان تشکیل دولتی در افغانستان است که علاوه بر سلطه امپریالیزم، زیر نفوذ و سلطه اسلام آباد نیز باشد. تا بدین صورت دولت پاکستان به حیث حامی منافع امپریالیزم امریکا و انگلیس در منطقه بتواند نفوذ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی اش را در افغانستان و در کشورهای آسیای میانه گسترش داده و تحکیم نماید. 7 دسمبر 2007

سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

